



Research article

The Workbook of Literary Texts in Iraqi Career
Vol. 1, Issue 1, Spring 2020, pp. 65-76

The influence of *Shahnameh* in the Diwan of Homam Tabrizi

Khalil Kahrizi*

Ph.D. Graduated of Persian Language and Literature, Razi University

Received: 01/20/2020

Accepted: 04/29/2020

Abstract

Azərbaycan has been one of the important cultural centers of Iran and venerable place, whose inhabitants have played a significant role in the development and promotion of Iranian culture. The presence of Persian language and great Persian poets made this part of Iran as one of the bases of Persian language. One of the famous Azarbaijani poets, Homam Tabrizi, is a seventh-century poet, whose collection is especially important, because he has lyric poems in Azari language. Searching of this poet's Diwan shows his attention to *Shahnameh* and the national epic; so that in the Diwan of Homam, the general characters and terms of the ancient Iranian culture and sometimes the images of *Shahnameh* are one of the poet's tools for composing poetry. Therefore, in this article, we have tried to examine the case of Homam Tabrizi by examining the cases in which he considered the Iranian culture and *Shahnameh*.

Keywords: Iranian Culture, Azarbaijan, *Shahnameh*, Homam Tabrizi.



فصلنامه کارنامه متون ادبی دوره عراقی
سال اول، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹ هـ ش، صص ۶۵-۷۶

شاهنامه در دیوان همام تبریزی

خلیل کهریزی*

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۳۰

چکیده

آذربایجان یکی از مراکز مهم فرهنگی ایران و جایگاهی سیند بوده است که ساکنان آن در گسترش و ترویج فرهنگ ایرانی نقشی بسزا داشته‌اند. حضور زبان فارسی و شاعران بزرگ فارسی‌سرا از دیرباز این بخش از ایران را به یکی از پایگاه‌های این زبان تبدیل کرده است. یکی از شاعران نامدار آذربایجان همام تبریزی، شاعر قرن هفتم هجری، است که دیوان او، به‌ویژه، به دلیل دارا بودن غزل‌هایی به زبان آذری، حائز اهمیت است. جست‌وجو در دیوان این شاعر توجه او را به شاهنامه و داستان‌های ملی نشان می‌دهد؛ به طوری که در دیوان همام شخصیت‌های شاهنامه و داستان‌های ملی و گاه تصاویر و واژگان شاهنامه‌ای یکی از دست‌مایه‌های شاعر برای سرودن شعر است. از همین روی، در این مقاله کوشیده‌ایم با بررسی دیوان همام تبریزی مواردی را که او به داستان‌های ملی و شاهنامه نظر داشته است، به دست دهیم.

کلیدواژه‌ها: آذربایجان، داستان‌های ملی، شاهنامه، همام تبریزی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. پیشگفتار

آذربایجان، به دلیل وجود آتشکده مهم آذرگشسب، نقشی سپند در فرهنگ باستانی ایران داشته است. در روزگار اسکندر و جانشینان او «آتورپات‌ها بزرگ‌ترین نگهبانان فرهنگ ایران بودند. آنان بودند که آیین کهن مزدایی را نجات دادند و با دعوت و حمایت از مغان و دانایان و برپایی پرستشگاه آذرگشسب در شیز یا تخت سلیمان، که بعدها در روزگار ساسانیان به صورت مهم‌ترین آتشکده ایران درآمد، مرکز کیش مزدیسنا را از ری به آتورپاتکان انتقال دادند. احتمالاً از این زمان است که آتورپاتکان را سرزمین زردشت و خاستگاه اوستا شمرند» (قدرت دیزجی، ۱۳۸۸: ۱۳۱). به همین دلیل است که در روزگار ساسانیان این بخش از ایران نقش سیاسی پررنگی می‌یابد؛ به شکلی که شاهان ساسانی در تنگناها و نابسامانی‌ها در آنجا پناه می‌گیرند.

بهرام گور زمانی که از حمله خاقان به ایران آگاه می‌شود با تنی چند، نخست، به آذربایجان می‌رود و روی به آذر می‌نهد و سپس از آنجا به سوی نواحی شرقی ایران می‌تازد و خاقان را شکست می‌دهد (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۶: ۵۲۵؛ شهبازی، ۱۳۹۸: ۱۳۴). بهرام پس از شکست خاقان دوباره به آذربایجان برمی‌گردد و «یاقوت‌های سرخ و گوهرهایی را که در تاج خاقان بود، به همراه شمشیری از خاقان که نیز به در و گوهر آراسته بود و بسیاری زیورهای دیگر به آتشکده [آذرگشسب در] شیز نثار کرد» (شهبازی، ۱۳۹۸: ۱۳۵). این نکته اهمیت آذربایجان و آتشکده آن را نشان می‌دهد. این آتشکده «نماد جنگاوران و پرستشگاه ویژه ساسانیان بود (از بهرام به بعد همیشه با آن سروکار دارند) چنان‌که حتی پیاده به زیارت آن می‌رفتند» (همان: ۴۴۶). زمانی که بهرام چوین بر تخت نشست، یاران و همراهان خسرو پرویز در آذربایجان، که پرویز پیشتر نیز در پی اختلاف با پدر به آنجا گریخته بود (ر.ک: شهبازی، ۱۳۹۸: ۱۸۲)، منتظر بازگشت خسرو از روم ماندند و پس از بازگشت خسرو نیز نخستین جنگ او با بهرام در آذربایجان در گرفت (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۱۲۹). این نکات وفاداری آذربایجان را به دودمان ساسانی نشان می‌دهد و هم از این رو است که در پادشاهی یزدگرد سوم، در ماجرای حمله اعراب، رستم فرخزاد در نامه‌ای که به برادرش می‌نویسد، او را پند می‌دهد که در آذربایجان پناه بگیرد:

چو نامه بخوانی تو با مهتران	برانداز و برساز و لشکر بران
همه گرد کن خواسته هرچ هست	پرستنده و جامه‌ی برنشست
همی تاز تا آذرآبادگان	- به جای بزرگان و آزادگان -
همیدون گله داری ز اسب	بیر سوی گنجور آذرگشسب

(همان: ۴۱۵)

این روحیه ایران‌دوستی و وفاداری آذربایجان به خاندان‌های ایرانی در دوره اسلامی به شکلی دیگر روی نمود و از همین روی است که در این دوره با رشد زبان فارسی و قرار گرفتن آن در جایگاه زبانی ملی، آذربایجان باز هم نقش مهمی بر عهده گرفت و شاعران و فرهنگ‌پرورانی پرورش داد که در ترویج فرهنگ ایرانی و زبان فارسی کوشش‌های بسیار کرده‌اند. در این میان، «پیشینه نفوذ و تأثیر فرهنگی - ادبی حماسه ملی ایران در تبریز و به طور کلی آذربایجان، به دو یا سه دهه پس از پایان تدوین شاهنامه می‌رسد و اشارات و قراین موجود در دیوان قطران تبریزی، مهم‌ترین گواه این آشنایی و توجه است. سند مهم دیگر درباره نفوذ شاهنامه در آذربایجان که تا کنون بدان توجه نشده، کاشی‌ها و

سفال پاره‌هایی است که در این منطقه به دست آمده و تصاویر و ابیات شاهنامه‌ای بر آنها دیده می‌شود. برای نمونه کاسه‌ای سفالی از قرن پنجم در یکی از تپه‌های ارومیه کشف شده که بر روی آن نقش مردی با دو مار به نظر می‌رسد و احتمالاً از الگوی ضحاک اقتباس شده است، یا در چند کاشی مربوط به تخت سلیمان و از سده هفتم بیت‌هایی از شاهنامه نگاشته شده است. افزون بر این در فرائدالسلوک که شمس سنجسی به سال ۶۰۹ ق در آذربجان تألیف کرده، تقریباً ۶۵ بیت از شاهنامه در بخش‌های مختلف آمده و در دو جا از فردوسی با تعظیم و احترام یاد شده است» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۳۳۴).

در میان آثار ادبی ادبای تبریزی، یکی هم دیوان همام تبریزی است که پس از مرگ شاعر به دستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی جمع‌آوری شده و از دستبرد ایام و ادوار به دور مانده است. این دیوان از چند جنبه حائز اهمیت است و به‌ویژه به دلیل دارا بودن نمونه‌هایی از شعر به زبان آذری کهن از دیرباز مورد توجه بوده است. ما در این جستار به جنبه مهم دیگری از شعر این شاعر توجه کرده‌ایم و کوشیده‌ایم با بررسی دیوان او نمودهای شاهنامه و داستان‌های ملی را از آن استخراج کنیم و به دست دهیم.

۲. همام تبریزی و داستان‌های ملی

با جست‌وجویی در زندگی و دیوان همام می‌توان به اشارات و نشانه‌هایی از شاهنامه و داستان‌های ملی دست یافت که در ادامه در دو بخش به بررسی و تحلیل آنها می‌پردازیم.

۲-۱. نام ایرانی پدر همام

اهمیت و جایگاه شاهنامه و داستان‌های ملی در زندگی و شعر همام را با نگاهی به نسب او نیز می‌توان دید. «ابن الفوطی نام پدر همام را فریدون یاد کرده است. باز خوشبختانه وجود جنگی خطی اشکالات را از میان برمی‌دارد. در این جنگ که بنا بر قراین (نوع خط و کاغذ) نباید دیرتر از قرن هشتم استتساخ شده باشد، هشت بیت شعر از پدر همام با عنوان «علاءالدین فریدون پدر مولانا همام‌الدین تبریزی راست» نقل شده است. این عبارت گذشته از تأیید گفتار ابن الفوطی درباره نام پدر همام، آشکار می‌سازد که لقب او نیز علاءالدین بوده است» (همام، ۱۳۹۴: سی و سه).

ناگفته پیداست که نام‌گزینی در گذشته امری مهم و حساب‌شده و نمایانگر فرهنگ حاکم بر خانواده بوده است که هیچ شباهتی به نام‌گزینی‌های امروزی ندارد. فرهنگ نام‌گزینی و اهمیت آن را می‌توان در کهن‌ترین ادوار فرهنگ ایرانی، یعنی در روزگار فریدون در اساطیر ایرانی نیز دید که نامزدی و نام‌گزینی فرزندانش بر اساس آیین و آداب خاصی است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۵؛ مسکوب، ۱۳۶۵: ۳۵).

با ورود اسلام به ایران بسیاری از نام‌های ایرانی جای خود را به نام‌های عربی دادند و نمونه‌ای از آن را در یک جامعه کوچک آماری در یک دوره تاریخی خاص در نیشابور می‌توان دید. استاد شفیع کدکنی با دقت در نام‌هایی که در کتاب تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری آمده، گفته است: دقت در نام‌هایی که در این کتاب آمده است، نشان می‌دهد «در میان حدود دو هزار و هفتصد نام که از دانشمندان نیشابور تا عصر فردوسی در این کتاب آمده است، درصد ناچیزی نام‌های ایرانی است، بقیه همه عربند با کنیه‌های عربی و نسبت‌های سلمی و قریشی و ثقفی و شیانی و تیمیمی و دُهلّی و قشیری و خزاعی ولی اکثر اینها عرب واقعی نبوده‌اند؛ بلکه چون تَعَرَّبِ مُدِ روز بوده است عربی بالولاء شده‌اند، یعنی مثل ایرانی‌هایی که در امریکا اسم ایرانی‌شان را به جیمز و جونز و هری و امثال آن عوض می‌کنند،

اینها هم خودشان را عرب‌مآب کرده‌اند» (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۵ پیشگفتار مصحح).

توجه به نام‌های ایرانی‌ای که پس از فردوسی در خانواده‌های ایرانی رواج یافته است، نشان‌دهنده تأثیر فردوسی بر ذهن و زبان مردم ایران است؛ زیرا بسیاری از نام‌ها نه به شکل معمول خود بلکه به شکلی که فردوسی آنها را تغییر داده، رواج یافته است. به دیگر سخن، «فردوسی به ضرورت وزن تغییراتی در بعضی نام‌های خاص داده و این نام‌ها بعد از او و به همان صورتی که فردوسی آنها را به کار برده متداول شده‌اند، نه به صورت اصلی خود» (صادقی، ۱۳۸۶: ۴۷).

بر پایه آنچه گذشت، نام ایرانی پدر همام تبریزی می‌تواند نشان‌دهنده اهمیت شاهنامه و داستان‌های ملی در خانواده همام باشد. شاید این اهمیت از راه خواندن عمومی داستان‌های شاهنامه در آذربایجان و تبریز روی نموده باشد؛ زیرا «بی‌تردید فردوسی به این جهت که شعرش در مجالس شاهنامه‌خوانی و در قهوه‌خانه‌ها و جز آنها خوانده می‌شده در زبان عمومی تأثیر گذاشته است» (صادقی، ۱۳۸۶: ۴۷). ما در ادامه به بررسی نمودهایی از این اهمیت می‌پردازیم.

۲-۲. شخصیت‌های شاهنامه و داستان‌های ملی در دیوان همام

در دیوان همام شواهد بسیاری می‌توان یافت که نشان‌دهنده ارتباط او با شاهنامه و حماسه ملی است. ما در ادامه به ذکر این شواهد خواهیم پرداخت.

سیمرغ

نام این پرنده اسطوره‌ای که مهم‌ترین نقش او در شاهنامه پرورش زال است، از دو بخش «saēna» و مرغ ترکیب شده است. «saēna» اوستایی برابر است با «yenaš» و «cin» ارمنی به معنی «شاهین» (باز، عقاب) (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۱: ۸۰). این پرنده که یاری‌گر خاندان زال است، جفتش در هفت‌خان اسفندیار به عنوان بوده‌ای اهریمنی به دست اسفندیار کشته می‌شود. در دوره اسلامی این پرنده علاوه بر متون حماسی، در متون عرفانی نیز دیده می‌شود که می‌توان مهم‌ترین نمود حضور عرفانی آن را در منطق‌الطیر عطار دید. سیمرغ نه بار در دیوان همام به کار رفته است که شواهد آن در ادامه ذکر می‌شود.

۱.

در هوای عشق تو سیمرغ عقل وقت پرواز است کمتر از دُباب

(همام، ۱۳۹۴: ۳۱)

در بیت بالا ترکیب «سیمرغ عقل» قابل درنگ است؛ زیرا پیوند عقل و سیمرغ نکته‌ای باریک و مهم در اسطوره‌شناسی ایرانی است. در اسطوره‌های ایرانی، آسن خرد یا فره جمشید، پس از نافرمانی، در سه نوبت در پیکر مرغ وارغن از او جدا می‌شود. این سه نوبت بیانگر سه فره ایزدی، کیانی و پهلوانی است. «جمشید دارای فری با سه جلوه بود، یکی از آنها که فره خدایی موبدی است به مهر می‌رسد، فره شاهی به فریدون می‌پیوندد و فره پهلوانی به گرشاسب تعلق می‌گیرد» (رستگار فسایی، ۱۳۵۴: ۴۰). در ادب فارسی ویژگی‌های وارغنه به سیمرغ می‌رسد (ر.ک: اکبری مفاخر، ۱۳۸۹: ۱۲۰). به دیگر سخن، سیمرغ که صورت دیگری از مرغ وارغن است، حامل خرد است و اینکه همام سیمرغ را «سیمرغ عقل» نامیده است، می‌تواند نشان‌دهنده همین نکته باشد.

۲، ۳ و ۴.

سیمرغ قاف قریبی و ما چون مگس ضعیف در حضرتت طنین مگس هست ناسزا

(همام، ۱۳۹۴: ۳۳)

تو سیمرغی بیفشان پر به قرب قاف معنی شو چو بومان تا به کی باشی مقیم آخر به ویرانی
(همان: ۱۵۷)

درین ویرانه زاغان را بود انسی ز نادانی به قاف قرب می‌زیید چو سیمرغ آشیان ما
(همان: ۱۷۱)

یکی از پدیده‌های فرهنگی ایران در دوره اسلامی آمیزش عناصر و مواد اسطوره‌های ایرانی با داستان‌های غربی و سامی است. آمیختن زردشت و ابراهیم، ضحاک و نمرود، جمشید و سلیمان و... نمونه‌های شناخته‌شده این پدیده هستند. در کنار این نمونه‌ها می‌توان از آمیختن سیمرغ و عنقا نیز سخن گفت. «عنقا اسطوره‌ای نزد اعراب جاهلی است و سیمرغ اسطوره‌ای ایرانی که از ترکیب ویژگی‌های آنها افسانه‌هایی مختلف به وجود آمده است. علاوه بر مرغ بودن و افسانه‌ای بودن آنچه در تمامی روایت‌ها پیرامون عنقا و سیمرغ مشترک است، همان دست نیافتنی بودن و بی نشان بودن آنهاست. علاوه بر این در اساطیر اسلامی نشیمن سیمرغ از کوه البرز اغلب به کوه قاف تغییر نام یافته است» (رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۹۱: ۸۲). در شواهدی هم که از همام ذکر شد، همین در آمیختگی ایرانی و اسلامی دیده می‌شود.

۵.

مطار مرغ فکرت در هوایی ست که سیمرغش همی گوید خلالک
(همان: ۴۲)

۶.

سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان کورا هوای تربت آن سبز گلشن است
(همان: ۵۲)

۷.

دم مزن آنجا ز دانایی که بی شرمی بود گر زند در حضرت سیمرغ گنجشکی صفیر
(همان: ۵۳)

۸ و ۹.

از چشم من نهانی ای آب زندگانی وصلت مناسب آمد سیمرغ و کیمیا را
(همان: ۵۷)

ندید منزل سیمرغ چشم شهبازان خیال بین که تمنا همی کند مگسی
(همان: ۱۵۳)

این مضمون که سیمرغ مانند کیمیا ناپیداست نمونه‌های دیگری هم دارد که شاید معروف‌ترین آنها بیت زیر از عبدالواسع جلی باشد:

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا وز هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
(جلی، ۱۳۷۸: ۱۳)

رستم و داستان

رستم در دیوان همام چهار بار آمده است، دو بار با نام رستم، یک بار با نام پورِ داستان و یک بار با نام تهمتن.

۱.

چو کیخسرو که پیش بارگاهش به سرهنگی میان می‌بست رستم

(همان: ۳۷)

گرچه رستم تاج‌بخش همیشه آماده یاری‌رسانی و خدمت به شاهان ایرانی بوده است، اما این همراهی گاهی با اکراه است و به اختلاف و جدل با شاه می‌انجامد؛ مانند آنچه در ارتباط رستم با کاوس می‌بینیم. اما خدمت کیخسرو به رستم پیوسته خدمتگزاری باورمندانه بوده است و از همین روی رستم در پیش کیخسرو مانند بنده‌ای کمر بسته بوده است. این مسأله نیز آشکارا در سخن همای تبریزی پیداست.

۲.

شجاعت و کرم‌ت از دماغ مردم برد خیال حاتم طایی و پور داستان را

(همان: ۵۰)

این شاهد تنها نمونه‌ای است که در آن از داستان نیز سخن رفته است.

۳.

مرد آن بود که خانه دشمن کند خراب مازندران گشودن کار تهمتن است

(همان: ۵۲)

مازندران سرزمین دیوان مازندر بوده است که در دینکرد به نبرد فریدون با آنها پرداخته شده است (ر.ک: تفضلی، ۱۳۹۰: ۳۷۰). مطابق روایات اوستایی و بعضی متون پهلوی، هوشنگ نیز به جنگ دیوان مازنی و بدکاران ورتی رفته است؛ از جمله در بندهای ۲۱ و ۲۲ از آبان‌یشت آمده است: «برای او (= اردوی سور اناهید) قربانی کرد هوشنگ پیشداد بر دامنه [کوه] هرا صد اسب نر، هزار گاو، ده هزار گوسفند. آنگاه از او درخواست کرد: این آیفِت را به من بده ای نیکو، ای توان‌ترین، ای اردوی سور اناهید که من برترین شهریاری را داشته باشم بر همه کشورهای، دیوان و مردمان، جادوان و پریان، فرمانروایان ستمگر، کوی‌ها و کرب‌ها، که من بیوژنم (= بکشم) دو سوم از دیوان بزرگ و دروندان (= دروغ‌پرستان) پرشهوَت را» (مولایی، ۱۳۹۲ الف: ۵۹ - ۶۰). در اینجا «دیوان بزرگ» ترجمه عبارت اوستایی "māzaniianam daēuuanam" (دیوان مازنی) است (نیز ر.ک: همان: ۱۸۳). برای شواهدی دیگر از مبارزه هوشنگ با دیوان مازنی (ر.ک: مولایی، ۱۳۹۲ ب: ۸۱ و ۱۱۳؛ همان: ۲۹۴؛ مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۴۵ و ۹۶؛ دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۰۰). بر همین اساس کریستن سن (۱۳۸۳: ۱۷۵) اسطوره نبرد فریدون با دیوان مازنی را افسانه‌ای ثانویه می‌داند «که در آن پیروزی‌های هوشنگ به فریدون، قهرمان مورد توجه عامه، منتقل شده است».

در شاهنامه پس از اینکه زال از نزد سیمرغ بازگردانده می‌شود و در مجلس منوچهر به شاه و بزرگان معرفی می‌شود، پدرش، سام، به دستور منوچهر به جنگ در سرزمین گرگساران و مازندران می‌رود:

چنین گفت بانامور بخردان که ای پاک و هشیار دل‌موبدان

چنین ست فرمان‌هشیارشاه که لشکر همی‌راند باید به راه

سوی گرگساران و مازندران همی‌راند خواهم سپاهی‌گران

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۷۹)

پس از این نیز در روزگارِ کاوس، داستانِ لشکرکشی این شاهِ سبکسر به مازندران و گرفتار شدن او می‌آید که در آنجا با جملهٔ پهلوانانِ خود گرفتار می‌شود و رستم با گذر از هفت خان به یاری آنها می‌رود، مازندران را می‌گشاید و دیوسپید را نیز می‌کشد. ناگفته نماند که مازندرانِ شاهنامه سرزمینی در شمال یا شمال غرب هند بوده است که توصیف آن در شاهنامه نیز با مازندرانِ کنونی بسیار متفاوت است (ر.ک: قدرت دیزجی، ۱۳۹۶: ۶۵۷).

۴.

ز اقبالش میسر گشت کاری که زان عاجز شدی بازوی رستم

(همان: ۱۸۳)

رستم در شاهنامه پهلوانی شکست‌ناپذیر است که جز در برابر سهراب و اسفندیار در برابر هیچ پهلوان دیگری شکست نمی‌خورد. البته بر کسی پوشیده نیست که در برابر سهراب و اسفندیار نیز پیروزِ نهاییِ رستم است. از همین روی این شخصیت به نمادِ شکست‌ناپذیری تبدیل شده و در این بیتِ همام نیز نمادِ اعلایِ توانایی و چیرگی است. به همین دلیل همام ممدوحش را که اقبالی بلند دارد، در انجام دادن کاری توانمند می‌داند که حتی رستم نیز از انجام دادن آن عاجز است.

جمشید

جمشید در دیوان همام فقط یک بار آن هم با صفتِ عدل به کار رفته است:

چو جمشید و فریدون و سکندر به عدل و دولت و دانش مکرّم

(همان: ۳۷)

فریدون

ر.ک: جمشید

اسکندر دو بار در دیوان همام آمده است. برای شاهد اول (ر.ک: جمشید).

شاهد دوم:

در زیران حکم تو گر ابلق زمان رهوار می‌رود مشو ایمن که توسن است
بدچشم مرکبی ست مکن بر وی اعتماد کافکنده‌اش سکندر و دارا و بهمن است

(همان: ۵۲)

دارا

(ر.ک: اسکندر)

بهمن

بهمن پسر اسفندیار که بعدها نامش را به اردشیر تغییر دادند، دو بار در دیوان همام آمده است. یک شاهد آن پیش از این ذکر شد (ر.ک: اسکندر)

شاهد دوم:

آن شاه جهان‌دار که در بندگی اوست صد شاه کمر بسته چو کیخسرو و بهمن

(همان: ۳۹)

از دیرباز در سنت شعری زبان فارسی شاعران برای مدح و ستایش ممدوحان خود آنها را با شخصیت‌های شاهنامه سنجیده‌اند. در اینجا نیز همام از همین سنت شعری پیروی کرده است.

کیخسرو

کیخسرو، شاه فرهمند ایران چهار بار در دیوان همام آمده است. دو شاهد آن پیش از این ذکر شد (ر.ک: شاهد نخست رستم و شاهد دوم بهمن). دو شاهد دیگر به شرح زیر هستند:
شاهد سوم:

امن و راحت در میان خلق ظاهر می‌شود سایه کیخسرو فرخ به ایران می‌رسد

(همان: ۳۵)

کیخسرو که در توران به دنیا آمده و پس از کشته شدن پدرش به دست افراسیاب و پرورش یافتن در فضایی روستایی با کمک پیران از دام مرگ می‌رهد و همراه مادرش با یاری گیو به ایران می‌آید. او شاه آرمانی اسطوره‌های ایرانی است که همام او را به عنوان نماد اعلای امنیت و رفاه در شعر خود به کار برده و ممدوح خود را همان کیخسرو دانسته است. این بیت در صفحه ۸۵ از دیوان مصحح همام تکرار شده است.

بهرام و انوشیروان

از بهرام گور، پادشاه ساسانی، فقط یک بار در دیوان همام نام رفته است:

چو بهرام و چو نوشیروان عادل که میش و گرگ را بنشانند با هم

(همان: ۳۷)

این دو تن را می‌توان بزرگ‌ترین شاهان ساسانی دانست که در پیشرفت و عدالت‌گستری و تسلط بر ایران و حتی سرزمین‌های همجوار نیز بی‌مانند بوده‌اند.

مانی

نام نقاش معروف ایرانی که دین جدیدی نیز در روزگار ساسانیان آورده بود، در دیوان همام چهار بار آمده است:
۱.

همام از عشق دیدارت دل از بت می‌کند خالی که طبع کودکان خواهد نگارستان مانی را

(همان: ۲۹)

در این شاهد آیین مانی با بت‌پرستی همسان دانسته شده است که این مسأله برآمده از آمیختن آیین مانی با بودایی در روزگار پس از اوست.

۲.

منگر بدان که روی زمین فصل نوبهار همچون نگارخانه مانی مزین است

(همان: ۵۲)

۳.

همه ممالک عالم به خامه بگرفتی اگر چه صورت خوبت نگاشتی مانی

(همان: ۱۴۳)

.۴

اگر روی تو را مانی بدیدی قلم در نقش‌های خود کشیدی

(همان: ۲۷۰)

خسرو پرویز

از این پادشاه ساسانی در دیوان همام فقط یک بار آن هم در سخن از شیرین نام رفته است:

افسانه‌های خسرو و شیرین ز حد گذشت ما و حدیث روی تو کانه حکایت است

(همان: ۶۶)

فرهاد

از فرهاد در دیوان همام دو بار نام برده شده است.

.۱

ای مرا خسرو خوبان چو فرهاد نصیبی زان لب شیرین نباشد

(همان: ۸۶)

.۲

فرهاد اگر دیدی آن چهره شیرین را از دست شدی دستش در سنگ تراشیدن

(همان: ۱۳۶)

شیرین

از شیرین سه بار در دیوان همام نام رفته است (ر.ک خسرو پرویز و فرهاد).

در دیوان همام اصطلاحات عمومی و کلی فرهنگ ایرانی نیز بسیار آمده است. جهان پهلوان یک بار (ر.ک: همام، ۱۳۹۴: ۳۵). خسرو، در معنای شاه، چهاربار (ر.ک: همان: ۳۵ - ۴۹ - ۵۴ - ۸۸). دیو یک مرتبه (ر.ک: همان: ۳۷). هفت کشور چهار بار (ر.ک: همان: ۳۸ - ۳۹ - ۴۱ - ۶۹). یزدان دو بار (همان: ۴۰ - ۴۸). جام جم دو بار (ر.ک: همان: ۱۳۵ - ۱۶۸). ایزد یک بار (همان: ۴۳). آفتاب پرستی چهار بار (همان: ۳۶ - ۱۱۵ - ۱۳۵ - ۱۴۵). نوش دارو یک بار (همان: ۴۴). زنده پیل یک بار (همان: ۴۷).

آنچه توجه را به خود جلب می‌کند، یادکرد همام از ایران با عنوانی خاص است. او می‌گوید با سخن‌سرایی‌های مشام یاران را مشکین کرده‌ام و اگر تحفه‌ای بهتر از این می‌خواهید، «کرم سرفراز ایران» را بیان خواهم کرد:

وگرم من به ازین تحفه‌یی طمع دارند بیان کنم کرم سرفراز ایران را

(همام، ۱۳۹۴: ۴۹)

آنچه تا به حال آوردیم شواهدی بودند که نشان‌دهنده آشنایی همام تبریزی با فرهنگ باستانی ایران و تعلق خاطر او به این فرهنگ است. گرچه بسیاری از این نام‌ها و اصطلاحات در شاهنامه نیز آمده‌اند، اما نشان‌دهنده ارتباط همام با شاهنامه نیستند؛ زیرا ممکن است همام آنها را از منابع دیگری غیر از شاهنامه برگرفته باشد، گرچه در برخی از این شواهد می‌توان رگه‌هایی از صورت شاهنامه‌ای آنها را نیز دید. با این حال، در ادامه می‌کوشیم شواهدی ذکر کنیم که می‌توانند نشان‌دهنده تأثیر مستقیم شاهنامه بر همام باشند.

۳. شاهنامه در دیوان همام تبریزی

دقت در دیوان همام و بررسی آن نشان می‌دهد که این شاعر تبریزی شاهنامه را خوانده است و شاعر و شخصیت‌های موجود در آن را محترم می‌شمارد. اشارات او به جمشید، فریدون، رستم، پوردستان، کیخسرو، مانی، سیمرغ، بهمن، هفت کشور، تهمتن، دارا و سکندر، نوش دارو و... که پیش از این مطرح شد، نشان‌دهنده اطلاع و آگاهی کامل او از داستان‌های ملی و شاهنامه است. با این حال، این اشارات به خودی خود نمی‌توانند مؤید ارتباط همام تبریزی با شاهنامه فردوسی باشند؛ زیرا ممکن است همام این اشارات را از منابع و متون دیگر گرفته باشد. از همین روی، در ادامه می‌کوشیم شواهدی به دست دهیم که نشان‌دهنده آشنایی همام با شاهنامه است.

۳-۱. بلبل خطبه داستان رستم و اسفندیار در دیوان همام

همام در یکی از قصاید خود در مدح صاحب دیوان جوینی ایاتی سروده است که یادآور بیت‌های آغازین داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی است. آن ابیات چنینند:

سپیده‌دم چو گل از رخ نقاب بگشاید	فغان و زاری بلبل برآید از گلزار
ز چیست ولولۀ او چو هست در نظرش	گشاده‌روی گل سرخ چون هزار نگار
مگر که ناله بلبل از آن جهت باشد	که روی یار دریغ آیدش به صحبت خار

(همام، ۱۳۹۴: ۴۲)

بیت‌های مذکور می‌توانند یادآور بیت‌هایی از شاهنامه فردوسی در خطبه داستان رستم و اسفندیار باشند:

که داند که بلبل چه گویدهمی	به زیر گل اندر چه مویدهمی
نگه کن سحرگاه تا بشنوی	ز بلبل سخن گفتن پهلوی
همی نالید از مرگ اسفندیار	ندارد جز از ناله زو یادگار

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۹۲)

۳-۲. یک مثنوی کوتاه به تقلید از شاهنامه

در دیوان همام تبریزی یک مثنوی هفت بیتی بر وزن شاهنامه آمده است که فضای حماسی آن در مدح سلطان احمد تگودار و استفاده شاعر از واژه‌های شاهنامه‌ای این گمان را نیرو می‌دهد که همام در سرودن آن به شاهنامه نظر داشته است:

امیر جوان بخت صاحب‌قران	که زو شد متزین زمین و زمان
جهان پهلوان خسرو نیک‌بخت	به مردی تو را خود وزین تاج و تخت
چو از نعل اسپان به روز نبرد	زمین تیره گردد زمان پر ز گرد
از آن گرد گردون شود در حجاب	نشانی نیابد نظر ز آفتاب
نشاند به خون تیغ تیزت غبار	شود باز راز جهان آشکار
خدنگ تو چون بگذرد بر زره	کمان تو را چرخ گوید که زه
زهی تیغ تو آب آتش فشان	به آب آتش فتنه را می‌نشان

(همام، ۱۳۹۴: ۳۵)

فضای حماسی ابیات بالا آشکارتر از آن است که نیازمند ایضاح باشد. با وجود این، واژه‌های «جهان‌پهلوان»، «خسرو»، «تاج»، «تخت»، «خود» و... در کنار فضای حماسی و وزن شاهنامه‌ای این گمان را نیرو می‌دهد که همام در سرودن این ابیات به شاهنامه نظر داشته است. علاوه بر این، می‌توان بیت

«خدنک تو چون بگذرد بر زره کمان تو را چرخ گوید که زه»

را یادآور بیت معروف و الحاقی پنداشته شده:

«قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسنت و مه گفت زه»

از شاهنامه دانست.

نتیجه

همام تبریزی، شاعر قرن هفت هجری، مانند بسیاری از شاعران تاریخ شعر فارسی از شاهنامه و فرهنگ ایرانی غافل نبوده است. کاربرد فراوان نام شخصیت‌ها و عناوین و اصطلاحات مربوط به داستان‌های ملی در دیوان همام نشان‌دهنده توجه او به شاهنامه فردوسی و داستان‌های ملی است. البته برخلاف بعضی شاعران که در شعر خود برای ستایش ممدوحان پهلوانان شاهنامه را فروتر از ممدوح دانسته‌اند، همام در بسیاری از مواضع از این کار پرهیز کرده و با وجود کاربرد تقریباً فراوان نام‌های شاهنامه‌ای در دیوانش با احترام از آنها یاد کرده است. با وجود این، این شواهد را نمی‌توان دلیلی قطعی برای پیوند شاهنامه و همام پنداشت؛ زیرا ممکن است همام آنها را در جایی غیر از شاهنامه دیده باشد. از همین روی، در ادامه با دقت بیشتر نشان دادیم که رد پای شاهنامه در دو موضع از دیوان همام دیده می‌شود. یک بار نشانی از بلبل نالان خطبه داستان رستم و اسفندیار در شعر همام دیده می‌شود. در یک مورد دیگر نیز همام در یک مثنوی هفت بیتی بر وزن شاهنامه و با استفاده از واژگان و اصطلاحات فردوسی ممدوحش را ستوده است و می‌توان نشانی سایه‌وار از بیتی از شاهنامه نیز در این مثنوی کوتاه دید.

منابع

- آیدنلو، سجاد، ۱۳۸۴، «شاهنامه در سفینه تبریز»، نامه بهارستان، سال ششم، شماره اول و دوم، دفتر ۱۱-۱۲: ۲۳۳-۲۴۲.
- تفضلی، احمد، ۱۳۹۰، «فردوسی»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، فردوسی و شاهنامه‌سرایی (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- جبلی، عبدالواسع، ۱۳۷۸، دیوان عبدالواسع جبلی، تصحیح ذبیح‌الله صفا، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، ۱۳۷۵، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگه.
- دینکرد هفتم، ۱۳۸۹، تصحیح و ترجمه محمدتقی راشد محصل، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم، ۱۳۸۸، «سیمغ»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۶، «تأثیر شاهنامه در زبان مردم»، فرهنگ مردم، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵: ۴۶-۵۰.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ سوم، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قدرت دیزجی، مهرداد، ۱۳۸۸، «آتورپات، شهریان هخامنشی ماد کوچک»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱: ۱۲۵-۱۳۴.

- ، ۱۳۹۶، «مازندران»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کریستن سن، آرتور امانوئل، ۱۳۸۳، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران: چشمه.
- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۶۵، «فریدون فرخ»، ایران‌نامه، شماره ۱۷: ۱۲-۴۶.
- مولایی، چنگیز، ۱۳۹۲ الف، آبان‌یشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی سوراناهید)، چاپ اول، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ، ۱۳۹۲ ب، بررسی فروردین‌یشت (سرود اوستایی در ستایش فروهرها)، چاپ دوم، تبریز: دانشگاه تبریز.
- مینوی خرد، ۱۳۹۱، ترجمه احمد تفضلی، چاپ پنجم، تهران: توس.
- همام، محمد بن فریدون، ۱۳۹۴، دیوان همام تبریزی، تصحیح رشید عیوضی، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

